

نسبت سنجی قطعیت الگوریتم‌های هوشمند با قلمرو شبهه‌ی عرفی؛ بازاندیشی در کاربست قاعده‌ی درء بر ادله‌ی دیجیتالی جرائم حدی

مرتضی کیانی^۱

چکیده

ورود نظام‌های محاسباتی و الگوریتم‌های یادگیرنده به عرصه‌ی دادرسی کیفری، مرزهای سنتی «علم قاضی» و «اطمینان وجدانی» را دگرگون ساخته و پرسش‌های بنیادینی را درباره‌ی ملاک‌های یقین‌آور بودن ادله مطرح کرده است. در این میان، کاربرد خروجی‌های احتمالاتی سامانه‌های تشخیص هویت و تحلیل‌های آماری در جرائمی که مجازات آن‌ها از نوع حدود است، با حساسیت مضاعفی روبه‌روست؛ زیرا هر گونه خطای ممکن در این داده‌ها، می‌تواند به مثابه‌ی «شبهه‌ای موضوعی» تلقی شده و قاعده‌ی فقهی درء (مستفاد از روایت «تدرءوا الحدود بالشبهات» و منعکس در ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی) را فعال سازد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، نخست به واکاوی نسبت میان «خطای آماری الگوریتم» و «شبهه‌ی عرفی قابل اعتنا» پرداخته، سپس رویه‌ی قضایی ایران و تجارب تطبیقی چند نظام حقوقی را در مواجهه با ادله‌ی فناورانه بررسی کرده است. یافته‌ها حاکی از آن است که داده‌های آماری، حتی با سطوح بالای احتمال، فاقد وصف «علم شرعی» بوده و نمی‌توانند در حوزه‌ی حدود، جایگزین ادله‌ی قطعی سنتی شوند. از این رو، بازتعریف معیارهای شبهه، کشف معیارهای عرفی یقین در عصر دیجیتال، و طراحی سازوکارهای جبران خطاهای سیستمی، نه‌تنها یک ضرورت فقهی حقوقی، بلکه شرط تحقق عدالت کیفری در بستر فناوری‌های نوین است.

واژگان کلیدی: قطعیت‌زدایی الگوریتمی، شبهه‌ی عرفی معاصر، ادله‌ی اثباتی دیجیتال، نظریه‌ی خطای سیستمی، فقه الحدود، علم قاضی در عصر داده.

^۱ گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



مقدمه

توسعه‌ی روزافزون فناوری‌های محاسباتی و ورود نظام‌های یادگیرنده به عرصه‌ی قضاوت، مرزهای معرفتی حقوق کیفری را دچار تحول بنیادین ساخته است. در این میان، آنچه بیش از همه ذهن پژوهشگران را به خود مشغول داشته، نه صرفاً کارآمدی فنی این ابزارها، بلکه نسبت آن‌ها با معیارهای سنتی اثبات در جرائمی است که مجازات آن‌ها از سنخ حدود می‌باشد. تأمل در این نسبت، ما را به این پرسش محوری رهنمون می‌سازد که آیا اساساً می‌توان خروجی یک الگوریتم را که بر پایه‌ی احتمالات و داده‌های آماری شکل گرفته، هم‌سنگ ادله‌ی قطعی شرعی به‌شمار آورد؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم بازنگری در مفهوم «شبهه» است؛ مفهومی که در فقه امامیه، به‌ویژه در پرتو قاعده‌ی معروف درء، نقشی کلیدی در کیفرزدایی ایفا می‌کند. قاعده‌ای که از روایت نبوی «ادروا الحدود بالشبهات» نشأت گرفته و در ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی نیز انعکاس یافته است (مرتضی امیر، ۱۳۸۶: ۴۵). اما آنچه در عصر کنونی اهمیت مضاعف می‌یابد، گستره‌ی مفهومی «شبهه» در مواجهه با پدیده‌های نوظهور به‌نام «خطای الگوریتمی» است؛ خطایی که نه از جنس اشتباه انسانی، بلکه ریشه در سوگیری داده‌ها، نقص در مدل‌های ریاضی، یا حتی ذات احتمالاتی فرآیندهای یادگیری ماشین دارد.

سیستم‌های نوین تشخیص هویت که با تکیه بر الگوهای زیستی، رفتاری و آماری طراحی شده‌اند، علی‌رغم دقت نسبی بالای خود، هرگز به درجه‌ای از یقین دست نمی‌یابند که بتوان آن را با «علم شرعی» هم‌تراز دانست. این نکته‌ای است که فقهای برجسته‌ی امامیه نظیر خویی، سبزواری و موسوی بجنوردی بر آن تأکید داشته‌اند. خویی در «مبانی تکمله المنهاج» به صراحت اذعان می‌دارد که در فرض شک، هرچند ظنّی قوی موجود باشد، گشوده‌شدن راه اجرای حدّ جایز نیست (خویی، ۱۴۱۰ق: ۱۳۶). سبزواری نیز در «مذهب الاحکام» این قاعده را چنان مسلم و بی‌نیاز از استدلال می‌شمارد که گویی در زمره‌ی بدیهیات فقهی جای گرفته است (سبزواری، ۱۴۱۷: ۲۲۶). از منظر موسوی بجنوردی نیز، شبهه‌ی موضوعیه که ناظر به تردید در تحقق خارجی جرم است، به‌مثابه‌ی سدی مستحکم در برابر اجرای مجازات‌های سنگین عمل می‌کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۰: ۸۵). حال اگر خروجی یک الگوریتم، به‌دلیل ماهیت آماری خود، همواره با درصدی از خطا و عدم قطعیت همراه باشد، آیا نمی‌توان آن را مصداقی از همین شبهه‌ی موضوعیه به‌شمار آورد؟ پرسشی که پاسخ مثبت آن، به‌معنای فعال‌شدن قاعده‌ی درء و سقوط حدّ خواهد بود.

از زاویه‌ی دیگر، نظام حقوقی ایران نیز با تکیه بر اصولی چون براءت، قانونی‌بودن جرائم و مجازات‌ها، و شخصی‌بودن مسئولیت کیفری، بر لزوم اتکا به ادله‌ی قطعی در فرآیند اثبات اصرار دارد. احمد مرتضی امیر در تحلیل خود از این اصول، تصریح می‌کند که هرگونه شبهه‌ای در فرآیند اثبات، باید به‌نفع متهم تفسیر گردد و حکم براءت صادر شود (مرتضی امیر، ۱۳۸۶: ۴۵). این رویکرد که با روح حاکم بر قاعده‌ی درء هم‌سو است، می‌تواند به‌عنوان پشتوانه‌ای محکم برای نفی حجیت داده‌های آماری در جرائم حدی عمل کند. افزون بر این، پدیده‌ای که امروزه تحت عنوان «جعبه‌سیاه الگوریتمی» از آن یاد می‌شود، یعنی عدم شفافیت در فرآیند تصمیم‌گیری سیستم‌های هوشمند، خود به‌تنهایی موجب نوعی شبهه‌ی مضاعف است که دادرس را در موضعی دشوار قرار می‌دهد؛ زیرا نمی‌تواند با اطمینان، صحت خروجی دستگاه را احراز کند و این عدم اطمینان، عرفاً می‌تواند به‌عنوان شبهه‌ای معتبر در تحقق جرم تلقی شود.

در این میان، آنچه ضرورت بازاندیشی در قلمرو قاعده‌ی درء را دوچندان می‌کند، واقعیت انکارناپذیر گسترش روزافزون کاربرد ادله‌ی دیجیتال در نظام‌های قضایی مختلف است. نظام‌های حقوقی مبتنی بر کامن‌لا و نیز نظام‌های نوشته‌محور،



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

هر کدام به فراخور بستر فکری خود، رویکردهایی متفاوت در مواجهه با این پدیده اتخاذ کرده‌اند. این تنوع رویکردها، که گاه با مبانی فقهی ما هم‌خوانی ندارد و گاه قرابت‌هایی با آن نشان می‌دهد، ضرورت تدوین الگویی بومی را آشکار می‌سازد؛ الگویی که در عین وفاداری به اصول شرعی، بتواند پاسخگوی چالش‌های ناشی از فناوری‌های نوین باشد. شهیدی در پژوهشی تطبیقی، به این نکته اشاره دارد که قاعده‌ی درء، تنها به شبهه در تحقق موضوع محدود نمی‌شود، بلکه در موارد تردید در عنصر روانی جرم نیز کارایی خود را نشان می‌دهد (شهیدی، ۱۳۹۴: ۲۱۱)؛ نکته‌ای که در مواجهه با الگوریتم‌ها اهمیتی مضاعف می‌یابد، زیرا این سیستم‌ها به کلی از درک مفاهیمی چون قصد و نیت عاجزند و نمی‌توانند جایگزینی برای قضاوت انسانی در این حوزه باشند.

محمد صحرایی نیز در تحقیقی دیگر، بر این باور است که قاعده‌ی درء، فراتر از یک اصل فقهی صرف، نقشی کارآمد در حمایت از حقوق بنیادین افراد ایفا می‌کند و هرگونه مجازات مبتنی بر شبهه را مردود می‌شمارد (صحرایی، ۱۴۰۱: ۴۴). این نگرش، با اصول پذیرفته‌شده‌ی حقوق بشر نیز هماهنگ است؛ چه آنکه اجرای کیفر بر پایه‌ی داده‌هایی که ذاتاً غیرقطعی‌اند، نه تنها با عدالت اثباتی سازگار نیست، بلکه می‌تواند به نقض آشکار کرامت انسانی بینجامد. در نهایت، آنچه از مجموع این تحلیل‌ها به دست می‌آید، حاکی از آن است که خروجی الگوریتم‌های تشخیص هویت، به دلیل ماهیت احتمالاتی و خطاپذیر خود، نمی‌تواند در زمره‌ی ادله‌ی قطعی اثبات جرم در جرائم حدی قرار گیرد و در نتیجه، کاربست قاعده‌ی درء در این موارد، نه تنها یک امکان فقهی، بلکه ضرورتی انکارناپذیر است. بازاندیشی در نسبت «قطعیت الگوریتمی» با «شبهه‌ی عرفی»، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در عصر حاضر، معیارهای سنتی یقین باید در پرتو تحولات فناورانه بازتعریف شوند؛ بازتعریفی که ضمن حفظ اصالت اصول فقهی، پاسخگوی اقتضائات دنیای دیجیتال نیز باشد و بتواند چارچوبی کارآمد برای مواجهه با چالش‌های نوظهور نظام عدالت کیفری اسلامی ارائه دهد.

تلاقی فقه جزایی اسلامی با فناوری‌های نوین، عرصه‌ای نوپدید را در دانش حقوق کیفری گشوده که در آن، خروجی‌های احتمالاتی الگوریتم‌های تشخیص هویت، با چالش‌هایی معرفت‌شناختی روبه‌رو هستند. پرسش بنیادین آن است که آیا می‌توان داده‌هایی را که اساساً بر پایه‌ی پیش‌بینی و استنتاج آماری شکل گرفته‌اند، در شمار ادله‌ی اثبات جرائم حدی به‌شمار آورد؟ این پرسش، ما را به تأمل در مفهوم «شبهه‌ی عرفی معاصر» فرامی‌خواند؛ مفهومی که در پرتو تحولات فناورانه، گستره‌ای فراتر از مصادیق سنتی خود یافته و ضرورت بازاندیشی در کاربست قاعده‌ی درء را دوچندان ساخته است. قاعده‌ای که در روزگار کنونی، نه با شبهات ناشی از خطای شاهد یا اجتهاد قاضی، که با پدیده‌ای نوظهور به‌نام «خطای سیستمی» روبه‌روست؛ خطایی که ریشه در سوگیری داده‌های آموزشی، نقص در مدل‌های ریاضی، یا ذات احتمالاتی فرآیندهای یادگیری ماشین دارد.

مهم‌ترین چالش در این عرصه، نبود معیارهای عینی و شفاف برای تشخیص مرز «شبهه» در خروجی‌های الگوریتمی است. الگوریتم‌ها، برخلاف ادله‌ی سنتی چون شهادت یا اقرار، فرآیندی مبهم و غیرقابل‌بازبینی دارند که در ادبیات فناوری از آن با عنوان «جعبه‌سیاه» یاد می‌شود. این عدم شفافیت، به‌خودی‌خود موجب نوعی شبهه‌ی مضاعف است؛ چراکه دادرس، حتی با فرض دقت بالای الگوریتم، نمی‌تواند به‌درستی از صحت فرآیند تولید داده اطمینان حاصل کند. برای نمونه، اگر یک سیستم تشخیص چهره، عمدتاً بر روی داده‌های همگن آموزش دیده باشد، احتمال خطا در شناسایی گروه‌های جمعیتی دیگر به‌طرز چشمگیری افزایش می‌یابد. این خطاها، اگر در بستر دادرسی کیفری رخ



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

دهند، می‌توانند به انتسابِ نادرستِ جرم و اجرای مجازات‌های سنگین بینجامند؛ وضعیتی که قاعده‌ی درء، به‌مثابه‌ی سپری فقهی، مانع از تحقق آن خواهد شد.

در نظام حقوقی ایران، اصول بنیادینی چون قانونی‌بودن جرائم و مجازات‌ها، شخصی‌بودن مسئولیت کیفری، و اصل برائت، همگی بر ضرورت اتکا به ادله‌ی قطعی در فرآیند اثبات تأکید دارند. به عبارت دیگر، هرگونه مجازات، به‌ویژه در جرائم حدی، باید مبتنی بر یقینی باشد که از نظر عرفی قابل قبول و از نظر شرعی معتبر است. احمد مرتضی امیر با اشاره به این مطلب، تصریح می‌کند که در نظام حقوقی ایران، اثبات جرم بدون ادله‌ی قطعی، ناممکن و نامشروع است و هیچ‌گونه مجازاتی نباید بر پایه‌ی ظن یا احتمال صادر شود (مرتضی امیر، ۱۳۸۶: ۴۷). این رویکرد، با روح حاکم بر قاعده‌ی درء که بر کیفرزدایی در موارد شبهه استوار است، هم‌سو بوده و می‌تواند به‌عنوان مبنایی محکم برای نفی حجیت داده‌های آماری در جرائم حدی عمل کند.

محمد صحرایی نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی قاعده درء در فقه امامیه و قوانین جمهوری اسلامی ایران»، بر این باور است که این قاعده، کارکردی کیفرزدایانه در مواجهه با شبهات موضوعی دارد و در مواردی که یقین به تحقق جرم حاصل نشده باشد، مانع از اجرای مجازات می‌شود (صحرایی، ۱۴۰۱: ۵۱). از این منظر، الگوریتم‌های تشخیص هویت، به‌دلیل ناتوانی ذاتی در تشخیص نیت و قصد متهم، و نیز عدم قابلیت بازبینی خروجی، همواره با درجه‌ای از شبهه همراه‌اند که اجرای حد را با مانع فقهی مواجه می‌سازد. این شبهه، نه‌تنها ناظر به عنصر مادی جرم، بلکه متوجه عنصر روانی آن نیز هست؛ زیرا الگوریتم‌ها از درک مفاهیمی چون عمد، قصد، یا اکراه عاجزند و نمی‌توانند جایگزینی برای قضاوت انسانی در این عرصه باشند.

با این وصف، مسئله‌ی محوری این پژوهش را می‌توان در پرسش از امکان یا امتناع پذیرش خروجی الگوریتم‌ها به‌عنوان دلیل اثباتی جرائم حدی خلاصه کرد. پاسخی که به‌نظر می‌رسد، مبتنی بر آن است که خطاهای الگوریتمی، به‌دلیل ماهیت آماری و غیرقطعی خود، مصداق بارزی از شبهه‌ی موضوعیه محسوب می‌شوند و در نتیجه، قاعده‌ی درء، اجرای حد را در چنین مواردی منتفی می‌سازد. این تحلیل، نه‌تنها از منظر فقهی، بلکه از دیدگاه حقوقی و فناوریانه نیز قابل دفاع است و می‌تواند زمینه‌ساز تدوین چارچوبی نوین برای مواجهه با چالش‌های عصر الگوریتم در نظام عدالت کیفری اسلامی باشد؛ چارچوبی که در آن، نسبت میان «قطعیت الگوریتمی» و «شبهه‌ی عرفی» بازتعریف شده و علم قاضی در عصر داده، با معیارهایی متناسب با اقتضائات دنیای دیجیتال سنجیده می‌شود.

۱. مبانی قاعده درء در منابع فقهی و حدیثی

قاعده درء، که در فقه جزایی امامیه از جایگاهی رفیع برخوردار است، بر اساس حدیث نبوی «درءوا الحدود بالشبهات» شکل گرفته و در طول تاریخ فقه، به‌عنوان اصلی کیفرزدایانه در موارد شک و تردید به‌کار رفته است. این قاعده، که واژه‌ی «درء» در آن به‌معنای دفع و بازداشتن از اجرای حد است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۶۱)، بر اصل احتیاط در دماء و ضرورت احراز قطعی جرم پیش از هرگونه مجازات استوار است. اگرچه برخی فقها مانند خویی به ضعف سندی این روایت اشاره کرده‌اند، اما در مقام افتا، همگی بر پذیرش عملی آن اجماع دارند و اجرای حد را در موارد شبهه جایز نمی‌دانند (خویی، ۱۴۱۰ق: ۱۳۶). این پذیرش، نشان می‌دهد که قاعده‌ی درء، حتی با فرض ضعف سند، به‌عنوان یک اصل عقلایی و اجماعی فقهی، کارکردی فراتر از مستندات نقلی خود یافته است.

فقهایی امامیه در ابواب مختلف حدود، از جمله زنا، سرقت، قذف و شرب خمر، به تفصیل به کاربرست این قاعده پرداخته‌اند و در مواردی که شبهه‌ای در تحقق عنصر مادی یا روانی جرم وجود داشته باشد، اجرای حد را ممنوع اعلام کرده‌اند.



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

سبزواری در این زمینه تصریح می‌کند که قاعده‌ی درء از مسلماتِ فقهی است و فقها آن را بی‌نیاز از استدلال می‌دانند (سبزواری، ۱۴۱۷ق: ۲۲۶). این اجماع عملی، که ریشه در نصوص معتبر و سیره‌ی عقلایی دارد، قاعده‌ی درء را به یکی از مهم‌ترین ابزارهای تضمین عدالت کیفری در فقه امامیه تبدیل کرده است. از منظر اصولی، قاعده‌ی درء با اصولی همچون اصل برائت، اصل اباحه، و اصل احتیاط در دماء هم‌خوانی دارد. اصل برائت، که بر عدم تکلیف بدون دلیل قطعی دلالت دارد، در موارد شک در تحقق جرم، مانع از صدور حکم کیفری می‌شود و اصل احتیاط در دماء، که در فقه امامیه از جایگاهی ویژه برخوردار است، ایجاب می‌کند که در موارد شبهه، از اجرای مجازات‌های شدید خودداری شود (خویی، ۱۴۱۰ق: ۲۳۳). موسوی بجنوردی نیز با تأکید بر این هم‌پوشانی اصولی، قاعده‌ی درء را ضامن حفظ جان و آبروی افراد در نظام کیفری اسلامی معرفی می‌کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۰: ۸۵).

فقها، شبهه را به دو دسته‌ی حکمیه و موضوعیه تقسیم کرده‌اند که قاعده‌ی درء، عمدتاً در شبهات موضوعیه کاربرد دارد؛ یعنی مواردی که در تحقق خارجی جرم یا انتساب آن به متهم، تردید وجود دارد. برای نمونه، در مواردی مانند اکراه، اضطرار، یا اشتباه در هویت، که عنصر اراده یا انتساب با تردید مواجه است، قاعده‌ی درء به‌عنوان ابزاری فقهی برای جلوگیری از اجرای حد عمل می‌کند. این رویکرد، که در آثار محقق حلی (بی‌تا: ۲۸۹)، علامه‌ی حلی (بی‌تا: ۳۱۲) و شهید ثانی (بی‌تا: ۴۱۵) نیز بازتاب یافته، نشان می‌دهد که قاعده‌ی درء، در طول تاریخ فقه، همواره به‌عنوان اصلی کارآمد در حفظ کرامت انسانی و پیشگیری از مجازات‌های ناروا مورد توجه بوده است.

در دوران معاصر، این قاعده با تحلیل‌های اصولی و حقوقی دقیق‌تری همراه شده است. امام خمینی با استناد به اصل احتیاط در دماء، بر این باور است که در موارد شک، باید از اجرای حد خودداری کرد؛ زیرا حفظ نفس و عرض انسان، مقدم بر اجرای مجازات است (امام خمینی، ۱۳۹۳ق: ج ۲، ۴۵). همچنین، میرشکاری و مقتدایی در پژوهشی مشترک، قاعده‌ی درء را با اصولی چون اصل برائت و اصل عدم عقاب بلا بیان هم‌سو دانسته و آن را به‌عنوان اصلی اصولی در فرآیند استنباط احکام کیفری معرفی کرده‌اند (میرشکاری و مقتدایی، ۱۴۰۱: ۱۲۲). این تحلیل‌ها، نشان می‌دهد که قاعده‌ی درء، فراتر از یک حکم فقهی صرف، به‌عنوان یک اصل بنیادین در نظام حقوقی اسلام، در موارد شبهه، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین عدالت ایفا می‌کند و در عصر کنونی، با گسترش فناوری‌های نوین، ضرورت بازاندیشی در قلمرو و کاربست آن، بیش از پیش احساس می‌شود.

در گستره‌ی فقه تطبیقی، رویکرد خوبی در «مبانی تکمله المنهاج» از آن‌رو شایان تأمل است که با وجود اشاره به ضعف سندی روایت «ادراء الحدود بالشبهات»، در مقام فتوا، اصل احتیاط را مقدم شمرده و اجرای حد را در موارد شبهه مردود اعلام می‌کند (خویی، ۱۴۱۰ق: ۱۳۶، ۱۶۸). این موضع‌گیری تأمل‌برانگیز، آشکار می‌سازد که قاعده‌ی درء، حتی در فرض عدم اعتبار سندی کامل، به‌عنوان یک اصل عقلایی و اجماعی فقهی، چنان در ساختار استنباط فقیهان ریشه دوانده که نیازی به استناد صرف نقلی ندارد. به‌بیان دیگر، آنچه این قاعده را در فقه امامیه تثبیت کرده، نه صرفاً نقل روایت، بلکه پذیرش عملی آن در سیره‌ی فقاها و هم‌پوشانی آن با اصول مسلمی چون برائت و احتیاط در دماء است.

در پژوهش‌های معاصر، میرشکاری و مقتدایی در مقاله‌ای که به بررسی اکراه در فقه جزایی اسلام اختصاص دارد، به‌درستی به کارکرد قاعده‌ی درء در مواردی اشاره کرده‌اند که اراده‌ی فاعل، به‌دلیل فشار بیرونی، مخدوش می‌شود. از منظر ایشان، در شرایط اکراه، عنصر روانی جرم با شبهه همراه می‌گردد و در نتیجه، حد ساقط می‌شود (میرشکاری و

مقتدایی، ۱۴۰۱: ۷۷). این تحلیل، که ناظر به گسترش دامنه‌ی کاربرد قاعده‌ی درء در مسائل مستحدثه است، نشان می‌دهد که فقه امامیه، با تکیه بر اصول کلان خود، ظرفیت مواجهه با پدیده‌های نوپدید را دارد؛ پدیده‌هایی که گاه در قالب خطاهای سیستمی ناشی از الگوریتم‌ها، گاه در هیئت شبهات ناظر به داده‌های اثباتی دیجیتال، و گاه در مواردی چون اکراه و اضطرار تکنولوژیک ظاهر می‌شوند.

برآیند این مباحث، آن است که قاعده‌ی درء در منابع فقهی امامیه، از متون کلاسیک تا آثار معاصر، بر ستون‌هایی چون احتیاط، برائت، عقلانیت قضایی و حفظ کرامت انسانی استوار شده است. این قاعده، در هر مواجهه‌ای با شبهه، خود را به‌عنوان مانعی در برابر اجرای حدود نشان می‌دهد؛ اما آنچه در عصر فناوری‌های نوین اهمیت این قاعده را دوچندان کرده، ماهیت غیرقطعی داده‌هایی است که امروزه به‌عنوان ادله‌ی اثباتی مطرح می‌شوند. در واقع، ورود الگوریتم‌های تشخیص هویت، داده‌های آماری، و مدل‌های یادگیری ماشین به عرصه‌ی دادرسی، قاعده‌ی درء را با چالش تازه‌ای روبه‌رو ساخته است: آیا می‌توان خروجی این ابزارها را که بر پایه‌ی احتمالات شکل گرفته‌اند، در زمره‌ی شبهات موضوعی قابل استناد به‌شمار آورد؟ پاسخ مثبت به این پرسش، راه را برای کیفرزدایی مبتنی بر قاعده‌ی درء در پرونده‌های مبتنی بر ادله‌ی دیجیتال می‌گشاید.

فقه‌های امامیه، در طول تاریخ فقه، همواره بر اصل یقین در اثبات جرم تأکید داشته‌اند. شهید ثانی در «الروضه البهیه» به‌صراحت بیان می‌کند که در جرائم حدی، تحقق موضوع باید با قطع و یقین همراه باشد و هیچ‌گونه ظنی — هرچند قوی — برای اجرای حد کفایت نمی‌کند (شهید ثانی، بی‌تا: ۴۱۵). این معیار سخت‌گیرانه، که خود در راستای اصل احتیاط در دماء شکل گرفته، در مواجهه با خروجی‌های الگوریتمی که معمولاً با درصد احتمال ارائه می‌شوند، مانعی جدی بر سر راه پذیرش آن‌ها به‌عنوان دلیل قطعی اثباتی برمی‌افزاید. به عبارت دیگر، الگوریتم‌ها، با هر درجه‌ای از دقت، نمی‌توانند از مرز «ظن» به «یقین» عبور کنند؛ و این، همان جایی است که قاعده‌ی درء، به‌مثابه‌ی سپری فقهی، فعال می‌شود.

موسوی بجنوردی نیز در «قواعد فقهیه» با تأکید بر نقش کیفرزدایانه‌ی قاعده‌ی درء، تصریح می‌کند که در موارد شبهه در تحقق موضوع یا عنصر روانی جرم، مجازات ساقط می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۰: ۸۵). این تحلیل، به‌ویژه در مواجهه با خطاهای سیستمی ناشی از الگوریتم‌ها، اهمیت مضاعف می‌یابد؛ چراکه در این گونه موارد، شبهه نه تنها در تحقق فعل مجرمانه، بلکه در انتساب آن به شخص خاص نیز وجود دارد. برای نمونه، اگر سیستمی در تشخیص چهره یا تطبیق اثر انگشت دچار خطا شود، نه تنها در اصل وقوع جرم، بلکه در هویت مرتکب نیز شبهه ایجاد می‌شود؛ شبهه‌ای که قاعده‌ی درء، آن را برای سقوط حد کافی می‌داند.

از منظر اصولی، اصل احتیاط در دماء که در آثار امام خمینی به‌عنوان یکی از اصول بنیادین فقه جزایی معرفی شده، ایجاب می‌کند که در مواجهه با داده‌های غیرقطعی، از اجرای مجازات‌های شدید خودداری شود (امام خمینی، ۱۳۹۳ق: ج ۲، ۴۵). این اصل، در کنار قاعده‌ی درء، ساختاری حمایتی برای متهم در برابر خطاهای فناورانه پدید می‌آورد که نه تنها مبتنی بر مبانی شرعی، بلکه هم‌سو با اصول حقوق بشر و عدالت اثباتی نیز هست. ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، که اجرای حد را در صورت احراز شبهه در مرحله‌ی تحقیق یا دادرسی ممنوع اعلام کرده، بازتاب همین ساختار حمایتی در حقوق موضوعه‌ی ایران است. با این حال، آنچه در رویه‌ی قضایی ایران به‌عنوان خلأ محسوس باقی مانده، فقدان معیارهای روشن برای تشخیص شبهات فناورانه است؛ خلأیی که ضرورت بازخوانی قاعده‌ی درء را در پرتو تحولات نوین، بیش از پیش برجسته می‌سازد.

۲. «بینه» و «یقین» در اثبات جرائم حدی

در فقه جزایی امامیه، اثبات جرائم حدی منوط به تحقق شرایطی خاص و دقیق است که از مهم‌ترین آن‌ها، وجود «بینه» معتبر و حصول «یقین» برای قاضی است. این دو عنصر، نه تنها ابزار اثباتی، بلکه ضمانت‌های شرعی جلوگیری از صدور احکام ناعادلانه به‌شمار می‌روند. بینه در اصطلاح فقهی، به هر نوع دلیل شرعی علم‌آوری اطلاق می‌شود که موجب علم قاضی به تحقق جرم گردد؛ اما در جرائم حدی، این مفهوم به‌شدت محدود می‌شود و تنها شامل مواردی چون شهادت معتبر، اقرار صریح، و علم قاضی از طریق حس است (شهید ثانی، بی‌تا: ۴۱۵). این محدودیت تعمّدی، خود بیانگر رویکرد احتیاطی فقه در حوزه‌ی حدود است.

فقه‌ها با استناد به روایات متعدد، تصریح کرده‌اند که در جرائم حدی، اثبات باید بر پایه‌ی یقین باشد و هیچ‌گونه ظنی — هرچند قوی — برای اجرای حد کافی نیست. روایت مشهور «ادءوا الحدود بالشبهات» که در منابعی چون وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل نقل شده، بر اصل احتیاط در دماء و منع اجرای حدود در موارد شک دلالت دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق: ج ۱۸، ۴۲۱؛ نوری، ۱۴۰۸ ق: ج ۱۸، ۱۹). این روایت، مبنای فقهی الزام به یقین در اثبات جرم حدی را شکل می‌دهد و نشان می‌دهد که بینه باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ‌گونه تردیدی در تحقق جرم باقی نگذارد.

در آثار اصولی، یقین به‌عنوان یکی از مبانی عقلایی و شرعی در اثبات جرم، مورد توجه قرار گرفته است. اصولیین معتقدند که در مواردی که مجازات شدید مانند حد در میان است، باید علم قطعی حاصل شود و هرگونه شک یا احتمال، مانع از صدور حکم خواهد بود. امام خمینی در «البیع» تأکید می‌کند که در جرائم حدی، تحقق یقین شرط اساسی برای صدور حکم است و در صورت فقدان آن، باید از اجرای مجازات خودداری کرد (امام خمینی، ۱۳۹۳ ق: ج ۲، ۴۵). این دیدگاه، با اصولی چون احتیاط، براءت، و عدم عقاب بلا بیان هم‌خوانی دارد و در فقه امامیه جایگاهی مستحکم یافته است.

در باب شهادت، فقه‌ها شروط سخت‌گیرانه‌ای برای پذیرش آن به‌عنوان بینه در جرائم حدی وضع کرده‌اند. برای نمونه، در اثبات زنا، چهار شاهد عادل مرد باید شهادت دهند و شهادت آنان باید بر وقوع دخول باشد، نه صرف خلوت یا تماس. اگر حتی یکی از آنان در بیان خود تردید کند یا شهادت ناقص باشد، نه تنها حد اجرا نمی‌شود، بلکه ممکن است شاهدان به حد کذب محکوم شوند (علامه حلی، بی‌تا: ۳۱۲). این سخت‌گیری، نشان می‌دهد که بینه در جرائم حدی باید موجب یقین کامل شود و هیچ‌گونه احتمال یا تردیدی در آن پذیرفته نیست. در باب اقرار نیز، فقه‌ها تصریح کرده‌اند که اقرار باید صریح، روشن، و بدون اکراه باشد. در برخی جرائم مانند زنا، اقرار باید چهار بار تکرار شود تا موجب یقین گردد. اگر متهم پس از اقرار، انکار کند یا در بیان خود دچار تردید شود، حد ساقط می‌شود. شهید ثانی بیان می‌کند که در صورت انکار پس از اقرار، اگر علم قاضی حاصل نشده باشد، نمی‌توان حد را اجرا کرد و باید به اصل احتیاط رجوع نمود (شهید ثانی، بی‌تا: ۴۱۸).

در مواجهه با داده‌های فناورانه، مانند تصاویر دیجیتال، تشخیص چهره، یا تطبیق اثر انگشت، چالش‌هایی در تحقق بینه و حصول یقین پدید آمده است. این داده‌ها، برخلاف شهادت انسانی یا اقرار ارادی، مبتنی بر تحلیل آماری و الگوریتمی‌اند و همواره با درصدی از خطا همراه‌اند. از این‌رو، فقه‌های معاصر در پذیرش این داده‌ها به‌عنوان بینه در جرائم حدی، با احتیاط برخورد کرده‌اند. برای نمونه، اگر یک سیستم تشخیص چهره، حضور متهم در محل جرم را با احتمال ۹۵٪ گزارش دهد، این احتمال — هرچند بالا — موجب یقین شرعی نمی‌شود و نمی‌توان آن را مبنای اجرای

حد قرار داد (میرشکاری و مقتدایی، ۱۴۰۱: ۱۲۲). در حقیقت، داده‌های الگوریتمی، در بهترین حالت، مفیدِ ظنّ قوی‌اند، نه یقین؛ و قاعده‌ی درء، این ظنّ را برای سقوطِ حد کافی می‌داند.

در آثارِ اصولی، تفاوتِ میانِ علمِ عادی و علمِ شرعی به‌روشنی موردِ توجه قرار گرفته است. علمِ عادی، حاصلِ قرائن و شواهدی است که در عرف موجبِ اطمینان می‌شود؛ اما علمِ شرعی باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ‌گونه احتمالِ خلاف در آن وجود نداشته باشد. امام خمینی در «البیع» بیان می‌کند که در جرائمِ حدی، علمِ شرعی شرطِ صدورِ حکم است و در صورتِ فقدانِ آن — حتی اگر علمِ عرفی حاصل شده باشد — نمی‌توان حد را اجرا کرد (امام خمینی، ۱۳۹۳ق: ج ۲، ۴۵). این تمایز، در مواجهه با داده‌های دیجیتالِ اهمیتِ مضاعف می‌یابد؛ زیرا این داده‌ها، معمولاً موجبِ علمِ عرفی می‌شوند، نه علمِ شرعی، و از این‌رو، نمی‌توانند مبنایِ اجرایِ حدود قرار گیرند.

در نظامِ حقوقیِ ایران، ماده‌ی ۱۲۰ قانونِ مجازاتِ اسلامی ۱۳۹۲ تصریح می‌کند که در صورتِ وجودِ شبهه در مرحله‌ی تحقیق یا دادرسی، اجرایِ حد ممنوع است. این ماده، بازتابی از قاعده‌ی درء و اصلِ یقین در فقه امامیه است و نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیز بر ضرورتِ تحققِ علمِ قطعی در جرائمِ حدی تأکید دارد. در رویه‌ی قضایی نیز مواردی مشاهده شده که دادگاه‌ها به‌دلیلِ عدمِ حصولِ یقین از طریقِ داده‌های فناورانه، از صدورِ حکمِ حدی خودداری کرده‌اند؛ رویه‌ای که نشان‌دهنده‌ی هم‌سوییِ نسبیِ میانِ فقه امامیه و حقوقِ موضوعه‌ی ایران در مواجهه با بینه و یقین است. در پژوهش‌های حقوقی، اردبیلی بیان می‌کند که در جرائمِ حدی، تحققِ علمِ قاضی باید از طریقِ ادله‌ی معتبر و قطعی باشد و داده‌های آماری یا تحلیل‌های ماشینی — حتی اگر دقیق باشند — نمی‌توانند جایگزینِ بینه‌ی شرعی شوند (اردبیلی، ۱۳۹۷: ج ۱، ۲۱۵). وی تأکید می‌کند که در نظامِ کیفریِ اسلامی، اصل بر احتیاط در دماء است و هرگونه تردید — حتی اگر جزئی باشد — موجبِ سقوطِ مجازات خواهد شد. این رویکرد، با قاعده‌ی درء و اصلِ براءة هم‌سو بوده و در مواجهه با داده‌های دیجیتال، کارکردی حیاتی در جلوگیری از خطاهای قضایی ایفا می‌کند.

برآیند آنکه بینه و یقین در اثباتِ جرائمِ حدی، نه‌تنها ابزارِ اثباتی، بلکه به‌عنوانِ شروطِ ماهویِ صدورِ حکم تلقی می‌شوند. این دو عنصر، با اصولی چون احتیاط، براءة، و عدمِ مؤاخذه‌ی بدونِ علمِ شرعی پیوند دارند و در مواجهه با داده‌های نوین، نقشِ مهمی در حفظِ عدالتِ کیفری ایفا می‌کنند. از این‌رو، بازخوانیِ مفهومِ بینه و طراحیِ معیارهای دقیق برای تحققِ یقین در عصرِ فناوری، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در فقهِ جزاییِ معاصر و نظامِ حقوقیِ ایران به‌شمار می‌رود؛ ضرورتی که می‌تواند با تکیه بر اصولِ کلانِ فقهی، مسیرِ اجتهادِ پویا را در مواجهه با واقعیت‌های نوین هموار سازد و از تسریِ نابه‌جایِ مفاهیمِ سنتی به مصادیقِ فناورانه جلوگیری کند.

۲-۱. معیار «قطعیت» در ادله شرعی از منظر فقهی

در نظام فقهی امامیه، مفهوم «قطعیت» نه‌تنها یک ویژگی معرفت‌شناختی، بلکه ستونی اساسی در فرآیند استنباط و صدور احکام، به‌ویژه در حوزه‌ی کیفری، به‌شمار می‌رود. این معیار، مرزهای قلمرو ادله‌ی معتبر را ترسیم می‌کند و هرگونه فراتر رفتن از آن را با مانع شرعی روبه‌رو می‌سازد. فقهای امامیه، از متقدمانی چون شیخ طوسی تا معاصرانی چون امام خمینی و موسوی بجنوردی، همگی بر این اصل تأکید داشته‌اند که در جرائمی که کیفرِ آن‌ها از سنخ حدود و قصاص است، هیچ‌گونه ظنّی — هرچند قوی و مستند به قرائن متقن — نمی‌تواند جانشینِ یقینِ شرعی گردد. این رویکرد، ریشه در نصوص معتبر و سیره‌ی عقلایی دارد و در آثارِ اصولی برجسته‌ای چون «فرائد الاصول» شیخ انصاری، «کفایة الاصول» آخوند خراسانی، و «تهذیب الاصول» مظفر، به‌تفصیل موردِ تحلیل و تبیین قرار گرفته است. شیخ انصاری در بحث از حجیتِ قطع، آن را از نظر عقل و شرع، حجتی ذاتی و غیرقابلِ تردید می‌داند و معتقد است که در

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



صورت حصول آن، مکلف چاره‌ای جز عمل بر اساس آن ندارد (انصاری، بی‌تا: ج ۱، ۱۲). این نگرش، نشان می‌دهد که قطعیت، نه در مقام اثبات صرف، بلکه در ساحت تکلیف‌شناسی فقهی نیز نقشی محوری ایفا می‌کند. در قلمرو فقه جزایی، به‌ویژه در جرائم حدی، معیار قطعیت با حساسیتی مضاعف تنظیم شده است؛ به‌گونه‌ای که کوچک‌ترین احتمال خلاف—حتی اگر در حد یک فرض نظری محض باشد—موجب توقف اجرای حکم می‌گردد. روایت مشهور «ادروا الحدود بالشبهات» که در منابع معتبری چون وسائل‌الشیعه و مستدرک‌الوسائل نقل شده، بر اصل احتیاط در دماء و منع اجرای حدود در موارد شک و تردید دلالتی روشن دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۸، ۴۲۱؛ نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۱۸، ۱۹). این روایت، که به‌عنوان مستند اصلی قاعده‌ی درء شناخته می‌شود، مبین آن است که فقه‌ها، در مواجهه با ادله‌ای که تنها مفید ظن یا احتمال‌اند، از هرگونه صدور حکم کیفری خودداری می‌ورزند و بار اثبات را بر دوش یقین می‌نهند.

در باب شهادت، که یکی از ادله‌ی سنتی اثبات جرم است، فقه‌ها شروطی سخت‌گیرانه وضع کرده‌اند که نشان‌دهنده‌ی پایبندی ایشان به معیار قطعیت است. برای نمونه، در اثبات جرم زنا، چهار شاهد عادل مرد باید به‌گونه‌ای شهادت دهند که شهادت ایشان، به‌صراحت، بر وقوع دخول دلالت کند و نه صرف خلوت یا تماس فیزیکی. اگر حتی یکی از شهود در بیان خود دچار تردید شود یا شهادت وی ناقص باشد، نه‌تنها حد اجرا نمی‌شود، بلکه ممکن است شهود به حد قذف محکوم گردند (علامه حلی، بی‌تا: ۳۱۲). این سخت‌گیری تعمّدی، نشان می‌دهد که معیار قطعیت در پذیرش شهادت، به‌گونه‌ای طراحی شده که هیچ‌گونه احتمال خلاف در آن راه نیابد و علم قاضی را به‌درج‌های از یقین برساند که زوال‌ناپذیر باشد.

در باب اقرار نیز، فقه‌ها به‌صراحت اعلام کرده‌اند که اقرار باید صریح، روشن، و فارغ از هرگونه اکراه یا فشار روانی باشد. در برخی جرائم حدی، مانند زنا، اقرار باید چهار بار تکرار شود تا بتواند موجب یقین گردد. اگر متهم پس از اقرار، از گفته‌ی خود بازگردد یا در بیان خویش دچار تردید شود، حد ساقط می‌شود. شهید ثانی در این باره می‌نویسد که در صورت انکار پس از اقرار، مادام که علم قاضی حاصل نشده، نمی‌توان حد را اجرا کرد و باید به اصل احتیاط پناه برد (شهید ثانی، بی‌تا: ۴۱۸). این رویکرد، بار دیگر نشان می‌دهد که قطعیت، نه یک شرط شکلی، بلکه جوهر اصلی دادرسی کیفری اسلامی است.

در آثار اصولی معاصر، مظفر در «تهذیب الاصول» با تأکید بر حجیت ذاتی قطع از منظر عقل، تصریح می‌کند که در صورت حصول قطع، هیچ‌گونه رجوع به ظنون یا احتمالات جایز نیست و در حوزه‌ی کیفری، تحقق قطعیت در ادله، شرط لازم برای صدور حکم است. در صورت فقدان آن، باید به اصول عملیه‌ای چون برائت یا احتیاط رجوع کرد (مظفر، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ۲۴۳). این تحلیل اصولی، به‌روشنی نشان می‌دهد که معیار قطعیت، در نظام فقهی امامیه، از جایگاهی فراتر از یک قاعده‌ی اثباتی صرف برخوردار است و با اصول بنیادینی چون «عدم عقاب بلا بیان» و «اصل احتیاط در دماء» پیوندی ناگسستنی دارد.

فقه‌های امامیه، در مقام تطبیق، میان «قطع شرعی» و «قطع عرفی» تفاوتی اساسی قائل شده‌اند. این تمایز، به‌ویژه در جرائم حدی، موجب شده که بسیاری از داده‌های نوین—حتی اگر از نظر فنی با دقتی بالا تولید شده باشند—در زمره‌ی ادله‌ی شرعی قابل پذیرش قرار نگیرند. برای نمونه، داده‌های حاصل از دوربین‌های مداربسته یا تحلیل‌های الگوریتمی تشخیص چهره، اگرچه ممکن است در عرف، اطمینان‌آور باشند، اما فاقد آن مرتبه از یقین‌اند که فقه، برای اثبات حدود، ضروری می‌داند. موسوی بجنوردی در این زمینه تأکید می‌کند که در جرائم حدی، تنها ادله‌ای پذیرفته

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

می‌شوند که موجب علم قطعی و غیرقابل خدشه باشند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۰: ۸۸). این دیدگاه، که ریشه در نصوص و سیره‌ی فقا‌هت دارد، به‌خوبی نشان می‌دهد که فقه امامیه، در مواجهه با پدیده‌های نوپدید، بر اصول ثابت خود پافشاری می‌کند و از هرگونه تسامح در حوزه‌ی حدود، پرهیز می‌نماید.

در باب علم قاضی، فقها شرط کرده‌اند که این علم باید از طریق حس مستقیم حاصل شود؛ مانند مشاهده‌ی بی‌واسطه‌ی فعل مجرمانه یا شنیدن اقرار صریح از زبان متهم. علم حاصل از تحلیل داده‌ها، حتی اگر با پیچیده‌ترین الگوریتم‌ها تولید شده باشد، در زمره‌ی علم شرعی قرار نمی‌گیرد. شهید ثانی در «الروضه البهیه» به‌صراحت می‌گوید که علم قاضی باید مبتنی بر ادراک حسی باشد و در صورت فقدان آن، نمی‌توان به داده‌های غیرحسی اعتماد کرد (شهید ثانی، بی‌تا: ۴۱۸). این شرط حس‌بنیاد، که در عصر پیشامدرن، پاسخی منطقی به مقتضیات زمانه‌ی خود بود، امروزه در مواجهه با فناوری‌های نوین، چالش‌های تازه‌ای پدید آورده است؛ چراکه بسیاری از ابزارهای اثباتی جدید، مبتنی بر تحلیل‌های غیرحسی و استنتاج آماری‌اند و از نظر فقهی، نمی‌توانند موجب قطعیت لازم برای صدور حکم حدی شوند.

در آثار اصولی، بحث از قطعیت در ادله، با مباحثی چون «حجیت قطع»، «ملاک صدق دلیل»، و «تعارض ادله» پیوندی تنگاتنگ دارد. اصولیین معتقدند که در موارد تعارض، باید به دلیلی رجوع کرد که موجب قطع شود و در صورت فقدان آن، اصول عملیه وارد می‌شوند. آخوند خراسانی در «کفایة الاصول» بر این باور است که قطع، از نظر عقل، حجتی ذاتی است و در صورت حصول آن، هیچ‌گونه رجوع به ظن جایز نیست (خراسانی، بی‌تا: ج ۱، ۲۳). این دیدگاه، در مواجهه با ادله‌ای که مبتنی بر تحلیل‌های آماری‌اند، به‌روشنی موجب توقف در صدور حکم می‌شود؛ زیرا این ادله—هرچند ممکن است از دقتی بالا برخوردار باشند—به‌دلیل ذات احتمالاتی خود، فاقد آن مرتبه از قطعیت‌اند که برای اثبات حدود، ضروری است.

در نظام حقوقی ایران، بازتاب‌های آشکاری از این معیار فقهی دیده می‌شود. ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، که در صورت احراز شبهه در مرحله‌ی تحقیق یا دادرسی، اجرای حد را ممنوع اعلام کرده، در حقیقت، ترجمان حقوقی همان قاعده‌ی درء و اصل احتیاط در دماء است. در رویه‌ی قضایی نیز نمونه‌هایی وجود دارد که دادگاه‌ها، به‌دلیل عدم حصول علم قطعی از طریق داده‌های فناورانه، از صدور حکم حدی خودداری کرده‌اند. این رویه، گرچه هنوز به‌صورت یک رویه‌ی منسجم و فراگیر درنیامده، نشان‌دهنده‌ی هم‌سویی نسبی میان فقه امامیه و حقوق موضوعه‌ی ایران در پذیرش معیار قطعیت به‌عنوان شرط اساسی اثبات جرائم حدی است.

در پژوهش‌های حقوقی معاصر، اردبیلی با تأکید بر این که در جرائم حدی، تحقق علم قاضی باید از طریق ادله‌ی معتبر و قطعی باشد، تصریح می‌کند که داده‌های آماری—حتی اگر دقیق‌ترین داده‌ها باشند—نمی‌توانند جایگزین بینه‌ی شرعی گردند و هرگونه تردید، هرچند جزئی، در نظام کیفری اسلامی، به‌معنای سقوط مجازات است (اردبیلی، ۱۳۹۷: ج ۱، ۲۱۵). این تحلیل، که در راستای مبانی فقهی امامیه شکل گرفته، به‌خوبی نشان می‌دهد که معیار قطعیت، نه‌تنها یک اصل اصولی نظری، بلکه قاعده‌ای فقهی عینی و راهگشا در مقام دادرسی کیفری است.

برآیند آنکه معیار قطعیت در ادله‌ی شرعی، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین فقه امامیه، نقشی اساسی در تضمین عدالت کیفری ایفا می‌کند. این معیار، با اصولی چون حجیت قطع، احتیاط، و عدم مؤاخذه‌ی بلا علم پیوند خورده و در مواجهه با داده‌های نوین، ضرورت بازخوانی مفاهیم فقهی و طراحی چارچوب‌های اجتهادی نوین را برای تشخیص مرزهای قطعیت، دوچندان ساخته است. تأمل در این مبانی، آشکار می‌سازد که در عصر فناوری‌های دیجیتال، هیچ‌گاه نمی‌توان

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



از اصالت یقین در حوزه‌ی حدود دست کشید و هرگونه تلاش برای جایگزینی ظنون آماری به جای علم شرعی، نه تنها با روح فقه امامیه سازگار نیست، بلکه بنیادهای عدالت کیفری را نیز به خطر می‌اندازد.

۲-۲. نسبت قاعده درء با خطاهای آماری و داده‌محور

گسترش روزافزون فناوری‌های داده‌محور در عرصه‌ی دادرسی کیفری، پدیده‌ای نوظهور را در کانون توجه فقها و حقوق دانان قرار داده است: «شبهه‌ی آماری» یا «شبهه‌ی فناورانه». سامانه‌های تشخیص چهره، تطبیق اثر انگشت، موقعیت‌یاب دیجیتال، و تحلیل گره‌های رفتاری، همگی خروجی‌هایی مبتنی بر احتمال تولید می‌کنند که هرچند ممکن است در عرف، اطمینان‌بخش باشند، اما از منظر فقهی، در زمره‌ی ادله‌ی قطعی اثباتی قرار نمی‌گیرند. سبزواری در این زمینه تأکید دارد که داده‌های حاصل از این ابزارها، به دلیل احتمال خطا، تنها مفید علم عرفی‌اند و فاقد اعتبار شرعی لازم برای اثبات حدود می‌باشند (سبزواری، ۱۴۱۷ق: ۲۲۶). این نگرش، ریشه در قاعده‌ای بنیادین دارد که بر اساس آن، علم شرعی باید از طریق ادله‌ای حاصل شود که هیچ‌گونه احتمال خلاف—حتی در سطح یک فرض نظری—در آن راه نیابد (مظفر، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ۲۴۳). از این منظر، داده‌های آماری، با تمام دقت فنی خود، همواره در سایه‌ی «احتمال خطا» قرار دارند و این احتمال، به تنهایی، برای فعال شدن قاعده‌ی درء و سقوط حد کافی است.

فقهایی چون شهید ثانی به صراحت بیان کرده‌اند که در صورت تردید در صحت شهادت یا اقرار—که در زمره‌ی ادله‌ی سنتی اثبات هستند—حد ساقط می‌شود و باید به اصل احتیاط رجوع کرد (شهید ثانی، بی تا: ۴۱۸). حال اگر در داده‌های ماشینی که اساساً با احتمال خطا عین شده‌اند، تردید روا داشته شود، به طریق اولی، نمی‌توان آن‌ها را مبنای اجرای حدود قرار داد. این استدلال، که از قیاس اولویت بهره می‌گیرد، نشان می‌دهد که قاعده‌ی درء در مواجهه با خطاهای آماری، نه تنها همچنان کارآمد است، بلکه به مراتب حساس‌تر و ضروری‌تر از کاربست آن در موارد سنتی شبهه، خود را نشان می‌دهد. ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز با تأکید بر ممنوعیت اجرای حد در صورت وجود شبهه، بازتابی آشکار از همین رویکرد فقهی در حقوق موضوعه‌ی ایران است.

در رویه‌ی قضایی ایران، نمونه‌هایی وجود دارد که دادگاه‌ها، به دلیل عدم حصول علم قطعی از طریق داده‌های فناورانه، از صدور حکم حدی خودداری کرده‌اند. هرچند این رویه، هنوز به صورت یک قاعده‌ی عمومی و فراگیر در نیامده، اما نشان‌دهنده‌ی آن است که قضات، در عمل، به میزانی از احتیاط فقهی در مواجهه با ادله‌ی دیجیتال پایبندند. تحلیل‌های حقوقی معاصر نیز بر این نکته تأکید دارند که داده‌های ماشینی—حتی با بالاترین درجه‌ی دقت—در زمره‌ی ادله‌ی کمکی قرار می‌گیرند، نه ادله‌ی اثباتی مستقل، و هرگونه شبهه‌ی آماری، به تنهایی برای توقف اجرای حد کافی است. در مجموع، قاعده‌ی درء در مواجهه با داده‌های آماری، فراتر از یک اصل احتیاطی صرف، به مثابه‌ی چارچوبی عقلانی برای جلوگیری از خطاهای قضایی و بازخوانی مفاهیم فقهی در عصر فناوری عمل می‌کند. این قاعده، با تکیه بر اصول کلانی چون احتیاط، براءت، و عدم مؤاخذه‌ی بلا علم، مانع از تسری ظنون فناورانه به قلمرو حدود می‌شود و مشروعیت نظام کیفری اسلامی را در مواجهه با چالش‌های نوین حفظ می‌کند. بازخوانی این قاعده در پرتو تحولات فناورانه، نه تنها یک ضرورت فقهی، بلکه پیش‌نیاز تحقق عدالت کیفری در عصر داده‌ها و الگوریتم‌هاست.

۳. بررسی ادله دیجیتال در حقوق ایران

در دو دهه‌ی اخیر، هم‌زمان با تحولات شگرف در عرصه‌ی فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی، مفهوم «ادله دیجیتال» به عنوان یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث در نظام حقوقی ایران مطرح شده است. این نوع ادله، که شامل داده‌های الکترونیکی، آثار بیومتریک، خروجی سامانه‌های هوشمند، و اطلاعات ذخیره‌شده در بسترهای رایانه‌ای و مخابراتی



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

می‌شود، در پرونده‌های متعدد کیفری و حقوقی به‌عنوان ابزار اثباتی مورد استناد قرار گرفته‌اند. با این حال، اعتبار، حجیت، و قابلیت استناد به این داده‌ها، به‌ویژه در نظام حقوقی ایران که ریشه در فقه امامیه و اصول سنتی اثبات دارد، با پرسش‌های بنیادینی مواجه است. این پرسش‌ها، از تعریف و تمایز ادله دیجیتال از سایر انواع ادله آغاز می‌شود و تا نسبت‌سنجی آن‌ها با اصولی چون قاعده درء، اصل برائت، و شرط علم قاضی در اثبات حدود و قصاص ادامه می‌یابد و در نهایت، به تحلیل تطبیقی با نظام‌های حقوقی دیگر می‌انجامد تا روشن شود که چه معیارهایی برای اعتبارسنجی این ادله در نظام‌های مختلف اتخاذ شده است.

۳-۱. قانون مجازات اسلامی و قواعد اثبات جرم

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، به‌عنوان مهم‌ترین سند تقنینی در حوزه کیفری ایران، نه‌تنها به تعریف جرائم و تعیین مجازات‌ها پرداخته، بلکه ساختار اثبات جرم را نیز در چارچوبی دوگانه سامان داده است؛ چارچوبی که از یک‌سو متأثر از مبانی فقه امامیه و از سوی دیگر، ناظر به الزامات دادرسی نوین و اقتضات حقوق بشر است. این قانون، در کنار قانون آیین دادرسی کیفری، بنیان‌های اثباتی را در دو سطح نظری و عملی ترسیم کرده و میان جرائم حدی، قصاص، دیات و تعزیرات تفاوت‌های بنیادینی قائل شده است. در ماده‌ی ۱۶۰، ادله‌ی اثبات جرم در حدود، قصاص و دیات منحصر به اقرار، شهادت، قسامه و علم قاضی دانسته شده و به‌صراحت سایر دلایل را در این حوزه فاقد اعتبار مستقل معرفی کرده است (صادقی، ۱۳۹۹: ۲۲۱). این محدودسازی، برخاسته از مبانی فقهی است که در آن، اثبات جرائم سنگین مستلزم تحقق قطعیت شرعی و رفع هرگونه شبهه است. در مقابل، ماده‌ی ۱۶۱، در جرائم تعزیری، دایره‌ی ادله‌ی اثبات را گسترش داده و هر دلیلی را که موجب علم قاضی شود، معتبر دانسته است. این دوگانگی، نشان‌دهنده‌ی رویکرد احتیاط‌محور قانون‌گذار در جرائم حدی در برابر رویکرد کارآمدگرایانه در جرائم تعزیری است و در عمل، موجب بروز تفاوت‌های چشمگیری در رویه‌ی قضایی شده است.

اقرار، به‌عنوان یکی از ادله‌ی سنتی، در مواد ۱۶۴ تا ۱۶۹ قانون مجازات اسلامی به‌تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. طبق این مواد، اقرار باید نزد قاضی، با قصد و اختیار، و بدون اکراه یا اجبار صورت گیرد. در جرائم حدی، اقرار باید دو بار تکرار شود، مگر در زنا که چهار بار لازم است و اگر اقرار با قرائن موجود در پرونده تعارض داشته باشد، قاضی باید از پذیرش آن خودداری کند. این شروط، نشان‌دهنده‌ی حساسیت قانون‌گذار در پذیرش اقرار به‌عنوان دلیل اثباتی در جرائم سنگین است و بیانگر آن است که حتی ادله‌ی سنتی نیز در پرتو شواهد پرونده ارزیابی می‌شوند (صفاری، ۱۴۰۰: ۹۴). شهادت، دیگر دلیل سنتی، در مواد ۱۷۰ تا ۱۸۰ با شرایطی سخت‌گیرانه تنظیم شده است. برای مثال، در اثبات زنا، چهار شاهد مرد عادل لازم است و اگر تعداد کمتر باشد، نه‌تنها شهادت پذیرفته نمی‌شود، بلکه ممکن است موجب حد قذف گردد. در جرائم تعزیری، اما شرایط آسان‌تر است و شهادت می‌تواند با قرائن تکمیل شود. در ماده‌ی ۱۸۰ آمده است که اگر شهادت با سایر دلایل تعارض داشته باشد، قاضی باید به بررسی دقیق بپردازد و در صورت عدم حصول علم، از صدور حکم خودداری کند.

علم قاضی، به‌عنوان یکی از ادله‌ی اثباتی، در ماده‌ی ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی تعریف شده است. طبق این ماده، علم قاضی باید از طریق متعارف حاصل شود و نمی‌توان آن را بر اساس حدس، گمان یا منابع غیرقابل اتکا بنا نهاد. این تعریف، از یک‌سو به قاضی اختیار می‌دهد تا از قرائن و شواهد بهره گیرد، و از سوی دیگر، او را به منابعی محدود می‌سازد که عرفاً موجب علم باشند. در عمل، این ماده موجب شده است که قاضی بتواند از ابزارهای نوین مانند داده‌های دیجیتال، گزارش‌های کارشناسی، و تحلیل‌های فنی بهره گیرد، مشروط بر آن‌که این منابع موجب علم متعارف شوند



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

(موسوی، ۱۴۰۱: ۱۸۵). با این حال، آنچه در عمل موجب بروز اختلاف نظر میان قضات شده، معیار تحقق «علم متعارف» در مواجهه با داده‌های فناورانه است؛ آیا خروجی یک الگوریتم با دقت ۹۵ درصد می‌تواند علم قاضی را تحقق بخشد؟ پاسخ به این پرسش، همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و رویه‌ی واحدی در این زمینه شکل نگرفته است. در کنار اقرار، شهادت و علم قاضی، یکی از ادله‌ی خاص اثبات جرم در قانون مجازات اسلامی، قسامه است؛ نهادی که ریشه در فقه امامیه دارد و در مواردی که دلایل قطعی برای اثبات قتل یا جرح وجود ندارد، به‌عنوان راه‌حل جایگزین مطرح می‌شود. ماده‌ی ۲۳۲، شرایط تحقق قسامه را در قتل عمدی و شبه‌عمدی بیان کرده و مقرر داشته است که در صورت نبود بینه و عدم حصول علم قاضی، اگر اولیای دم مدعی باشند و قرائن نیز مؤید ادعای آنان باشد، می‌توان با ادای سوگند توسط پنجاه نفر از بستگان نسبی، حکم به قصاص یا دیه داد (حسینی، ۱۴۰۰: ۲۷۵). این ساختار، هرچند در نگاه نخست غیرمتعارف به نظر می‌رسد، اما در فقه امامیه به‌عنوان یکی از راه‌های اثبات شرعی پذیرفته شده است. با این حال، قسامه، برخلاف سایر ادله، نه بر پایه‌ی علم قاضی استوار است و نه بر اساس شواهد فنی یا قرائن عینی؛ بلکه بر مبنای سوگند گروهی از بستگان شکل می‌گیرد. همین ویژگی موجب شده است که برخی حقوقدانان معاصر، آن را با اصول دادرسی نوین ناسازگار بدانند و خواستار بازنگری در جایگاه آن شوند. این وضعیت، نشان‌دهنده‌ی تعارضی بنیادین میان منطق اثباتی سنتی و الزامات دادرسی مدرن است که در عمل، موجب پیچیدگی در فرآیند رسیدگی کیفری شده است.

در کنار ادله‌ی قانونی، اصول فقهی نیز نقش مهمی در ساختار اثبات جرم ایفا می‌کنند. قاعده‌ی درء، که بر اساس آن، در صورت وجود شبهه—حتی اندک—در تحقق جرم یا صحت دلیل، اجرای حد ممنوع است، در قانون مجازات اسلامی نیز بازتاب یافته است. ماده‌ی ۱۲۰ این قانون مقرر می‌دارد که در جرائم حدی، هرگاه شبهه‌ای در تحقق جرم یا شرایط آن وجود داشته باشد، حد ساقط می‌شود (عباسیان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۴۳). این ماده، به‌وضوح نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی، در جرائم حدی، اصل را بر احتیاط نهاده و از پذیرش دلایل غیرقطعی—حتی اگر ظن قوی ایجاد کنند—خودداری می‌کند. اصل برائت نیز که در ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی کیفری تصریح شده، مقرر می‌دارد که هیچ‌کس مجرم شناخته نمی‌شود مگر آن که ارتکاب جرم توسط مرجع صالح اثبات گردد (زراعت، ۱۴۰۲: ۶۲). این اصل، به‌ویژه در جرائم حدی، با قاعده‌ی درء هم‌پوشانی دارد و در کنار هم، ساختاری را ایجاد می‌کنند که در آن، تنها دلایل قطعی و غیرقابل خدشه می‌توانند موجب صدور حکم کیفری شوند.

در پرونده‌های واقعی، این اصول موجب شده‌اند که دادگاه‌ها—حتی در مواجهه با داده‌های دیجیتال یا گزارش‌های کارشناسی دقیق—در جرائم حدی از صدور حکم خودداری کنند. برای مثال، در پرونده‌ای مربوط به اتهام زنا، با وجود پیام‌های صریح در شبکه‌های اجتماعی و تطابق مکانی، دادگاه به‌دلیل فقدان چهار شاهد مرد عادل، از صدور حکم حد خودداری کرد و به اصل درء استناد نمود. این رویه، نشان‌دهنده‌ی آن است که حتی در عصر داده‌ها، ساختار اثبات در حقوق کیفری ایران همچنان به اصول سنتی وفادار مانده و از پذیرش ظنون فناورانه در جرائم سنگین پرهیز می‌کند. ساختار اثبات جرم در قانون مجازات اسلامی، با وجود تلاش برای تلفیق سنت فقهی و الزامات دادرسی نوین، در عمل با چالش‌هایی مواجه است که بخشی از آن‌ها ناشی از تعارض میان اصول احتیاط‌محور فقه امامیه و اقتضات اثباتی در عصر داده‌هاست. یکی از پیامدهای این ساختار، بروز اختلاف در رویه‌ی قضایی است؛ به‌گونه‌ای که برخی دادگاه‌ها—حتی در جرائم تعزیری—در مواجهه با داده‌های دیجیتال، دچار تردید در اعتبار آن‌ها می‌شوند و از صدور حکم قطعی خودداری می‌کنند. این تردید، گاه ناشی از عدم تعریف دقیق معیارهای علم قاضی است و گاه از فقدان ضوابط فنی



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

برای اعتبارسنجی داده‌های الکترونیکی. در پژوهشی که به بررسی رویه‌ی قضایی در پرونده‌های مرتبط با جرائم رایانه‌ای پرداخته، تأکید شده است که نبود استانداردهای اثباتی مشخص، موجب شده که برخی قضات داده‌های استخراج‌شده از تلفن همراه یا رایانه را فاقد حجیت بدانند، در حالی که برخی دیگر آن‌ها را مبنای صدور حکم قرار داده‌اند (رستمی، ۱۴۰۲: ۱۱۲).

از منظر حقوق تطبیقی، بسیاری از کشورها تلاش کرده‌اند تا با تدوین مقررات خاص در حوزه‌ی ادله‌ی دیجیتال، معیارهای اعتبار، اصالت، و قابلیت انتساب این داده‌ها را مشخص کنند. برای مثال، در نظام حقوقی فرانسه، قانون آیین دادرسی کیفری اصلاح‌شده، شرایط فنی و حقوقی پذیرش داده‌های الکترونیکی را به‌صورت دقیق تعریف کرده و نقش کارشناسان رسمی در اعتبارسنجی این داده‌ها را برجسته ساخته است. در ایران، با وجود تصویب قانون جرائم رایانه‌ای، هنوز ضوابط اثباتی این نوع داده‌ها در قانون مجازات اسلامی به‌صورت مستقل و روشن تدوین نشده‌اند و همین خلأ موجب شده که در عمل، پذیرش یا رد این داده‌ها به تشخیص شخصی قاضی واگذار شود (هادی‌تبار و گلوردی، ۱۴۰۲: ۳۸). این وضعیت، نه‌تنها به بی‌ثباتی رویه‌ی قضایی دامن می‌زند، بلکه اعتماد عمومی به نظام کیفری را نیز مخدوش می‌سازد؛ چراکه شهروندان نمی‌دانند که داده‌های دیجیتال - که بخش بزرگی از زندگی روزمره‌ی آنان را تشکیل می‌دهند - در محکمه‌ی دادگستری تا چه اندازه می‌توانند معتبر باشند.

در نتیجه، می‌توان گفت که قانون مجازات اسلامی، با وجود تلاش برای حفظ مبانی فقهی و پاسخ‌گویی به نیازهای دادرسی نوین، در حوزه‌ی قواعد اثبات جرم نیازمند بازنگری جدی است. این بازنگری، باید در چند سطح صورت گیرد: نخست، تدوین معیارهای دقیق‌تر و شفاف‌تر برای تحقق علم قاضی در جرائم حدی، به‌گونه‌ای که از ورود ظنون فناوریانه جلوگیری شود؛ دوم، تدوین ضوابط فنی و حقوقی برای اعتبارسنجی داده‌های دیجیتال در جرائم تعزیری، با تکیه بر نقش کارشناسان رسمی و استانداردهای بین‌المللی؛ سوم، بازنگری در جایگاه قسامه و تطبیق آن با اصول دادرسی عادلانه، به‌ویژه در مواردی که امکان بهره‌گیری از ادله‌ی نوین وجود دارد؛ و چهارم، تقویت ظرفیت‌های نهادهای علمی و پژوهشی در ارائه‌ی الگوهای بومی برای مواجهه با چالش‌های اثباتی در عصر داده‌ها. تحقق این اصلاحات، نه‌تنها موجب ارتقای انسجام در رویه‌ی قضایی و کاهش اختلاف‌نظرها می‌شود، بلکه اعتماد عمومی به نظام کیفری و مشروعیت آن را در مواجهه با تحولات فناوریانه تقویت خواهد کرد و زمینه‌ساز شکل‌گیری رویه‌ای منسجم، عادلانه و مبتنی بر اصول فقهی و حقوقی در مواجهه با ادله‌ی دیجیتال خواهد شد.

۲-۳. آیین دادرسی کیفری و جایگاه ادله الکترونیک

تحولات شگرف در عرصه‌ی فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، ساختار سنتی دادرسی کیفری را دستخوش دگرگونی‌هایی بنیادین ساخته است؛ به‌گونه‌ای که امروزه ادله‌ی الکترونیک، به‌عنوان یکی از ارکان نوین اثبات جرم، جایگاهی راهبردی در فرآیند رسیدگی کیفری یافته‌اند. این تحول، نه‌تنها در سطح فنی، بلکه در لایه‌های مفهومی و معرفتی نیز رخ داده است؛ زیرا ادله‌ای که پیش‌تر صرفاً به‌عنوان ابزارهای کمکی تلقی می‌شدند، اکنون در بسیاری از پرونده‌ها نقشی تعیین‌کننده در صدور حکم ایفا می‌کنند. پیامک‌ها، ایمیل‌ها، داده‌های تلفن همراه، فایل‌های رایانه‌ای، و حتی اطلاعات شبکه‌های اجتماعی، همگی می‌توانند در اثبات یا رد اتهام مؤثر واقع شوند، مشروط بر آن‌که از مسیر قانونی و با رعایت اصول دادرسی عادلانه جمع‌آوری شده باشند (یعقوبی گلوردی، ۱۴۰۲: ۵۷).

در نظام حقوقی ایران، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به‌ویژه در مواد مرتبط با تحقیقات مقدماتی، بازرسی الکترونیکی، و کارشناسی فنی، زمینه‌ی پذیرش ادله‌ی الکترونیک را فراهم ساخته است. ماده‌ی ۶۵ این قانون، به‌صراحت

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



امکان استفاده از ابزارهای فنی و الکترونیکی را در کشف جرم و جمع‌آوری ادله پیش‌بینی کرده و ضابطان قضایی را موظف ساخته است که در چارچوب قانون، از این ابزارها بهره گیرند. همچنین، ماده‌ی ۱۲۹ در خصوص نحوه‌ی اخذ اظهارات متهم، امکان ضبط صوتی و تصویری را مجاز دانسته و این داده‌ها را در صورت صحت و اصالت، قابل استناد معرفی کرده است. این مواد، نشان‌دهنده‌ی آن هستند که قانون‌گذار ایرانی، با وجود پایبندی به اصول سنتی اثبات، به تدریج در حال پذیرش ظرفیت‌های فناوری در فرآیند دادرسی است. با این حال، آنچه در عمل به‌عنوان یک چالش جدی مطرح می‌شود، فاصله‌ی میان پذیرش نظری و کاربرست عملی این ادله است؛ فاصله‌ای که ریشه در فقدان استانداردهای فنی و حقوقی مشخص دارد.

پذیرش ادله‌ی الکترونیک در دادرسی کیفری، با چالش‌های متعددی همراه است که مهم‌ترین آن‌ها، امکان جعل، تغییر یا دستکاری داده‌های دیجیتال است. این داده‌ها، برخلاف اسناد سنتی که ماهیت فیزیکی دارند، به راحتی قابل ویرایش و تغییر بوده و احراز اصالت آن‌ها نیازمند تخصص فنی است. در پژوهشی که در دانشگاه مازندران انجام شده، تأکید شده است که برای پذیرش ادله‌ی الکترونیک، باید دو شرط اساسی رعایت شود: نخست، معلوم‌بودن هویت پدیدآورنده‌ی داده؛ دوم، اطمینان از صحت و تمامیت اطلاعات (یعقوبی گلوردی، ۱۴۰۲: ۵۷). این دو شرط، در بسیاری از پرونده‌ها قابل تحقق نیستند، به‌ویژه در مواردی که داده‌ها از طریق شبکه‌های عمومی یا بدون نظارت فنی جمع‌آوری شده‌اند. از سوی دیگر، نبود آگاهی کافی برخی قضات و وکلای ابعاد فنی این ادله، موجب بروز اختلاف نظر در پذیرش یا رد آن‌ها شده است. در برخی پرونده‌ها، داده‌های استخراج‌شده از تلفن همراه یا رایانه، به دلیل عدم احراز اصالت، از سوی دادگاه رد شده‌اند؛ در حالی که در پرونده‌های مشابه، همین داده‌ها مبنای صدور حکم قرار گرفته‌اند. این تفاوت، ناشی از فقدان استانداردهای اثباتی مشخص در حوزه‌ی ادله‌ی الکترونیک است و نشان می‌دهد که قانون‌گذار باید با تدوین مقررات روشن، معیارهای پذیرش، اعتبارسنجی، و قابلیت انتساب این داده‌ها را مشخص کند.

یکی از مهم‌ترین الزامات پذیرش ادله‌ی الکترونیک در دادرسی کیفری، رعایت اصول دادرسی عادلانه است؛ اصولی که در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، به‌ویژه در مواد ۲ تا ۸، به صراحت مورد توجه قرار گرفته‌اند. اصل رعایت حقوق دفاعی متهم، اصل بی‌طرفی مقام قضایی، و اصل حفظ حریم خصوصی، همگی در مواجهه با داده‌های دیجیتال، با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شده‌اند. برای مثال، در مواردی که داده‌های الکترونیکی از تلفن همراه یا رایانه‌ی متهم استخراج می‌شوند، اگر این اقدام بدون مجوز قضایی یا خارج از چارچوب قانونی صورت گیرد، نه تنها ناقض حقوق دفاعی است، بلکه موجب بی‌اعتباری دلیل نیز خواهد شد. در پژوهشی که در مرکز تحقیقات قوه‌ی قضائیه منتشر شده، تأکید گردیده است که مشروعیت جمع‌آوری داده‌های الکترونیکی، شرط نخست اعتبار آن‌ها در فرآیند اثبات است. این نکته، به‌ویژه در پرونده‌های حدی که حساسیت اثباتی در آن‌ها دوچندان است، اهمیت حیاتی می‌یابد؛ چراکه هرگونه تردید در مشروعیت جمع‌آوری، به‌خودی‌خود موجب شبهه‌ای است که قاعده‌ی درء را فعال می‌سازد.

نقش کارشناسان رسمی در اعتبارسنجی ادله‌ی الکترونیک نیز حیاتی است. داده‌های دیجیتال، برخلاف اسناد سنتی، نیازمند تحلیل فنی و تخصصی‌اند و قاضی نمی‌تواند بدون نظر کارشناس، درباره‌ی صحت یا اصالت آن‌ها تصمیم‌گیری کند. ماده‌ی ۱۵۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به صراحت مقرر می‌دارد که در مواردی که تشخیص موضوع نیازمند تخصص فنی باشد، دادگاه باید از نظر کارشناس بهره گیرد. این ماده، زمینه‌ی استفاده از کارشناسان فناوری اطلاعات، امنیت سایبری، و مهندسی نرم‌افزار را در فرآیند دادرسی فراهم کرده است. با این حال، در عمل، هنوز سازوکار مشخصی برای ارزیابی صلاحیت کارشناسان این حوزه وجود ندارد و همین خلأ، موجب بروز اختلاف در اعتبارسنجی داده‌ها و

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



در نتیجه، شکل‌گیری شبهات متعدد در فرآیند اثبات شده است (چگینی، ۱۴۰۳: ۱۱۷). این وضعیت، در جرائم حدی که مبنای صدور حکم باید بر یقین استوار باشد، به‌مراتب آسیب‌پذیرتر است و می‌تواند زمینه‌ساز تردید در صحت انتساب جرم به متهم گردد.

از منظر حقوقی، یکی دیگر از چالش‌های مهم در پذیرش ادله‌ی الکترونیک، مسئله‌ی «قابلیت انتساب» است؛ یعنی آن‌که آیا داده‌ی مورد نظر، واقعاً از سوی متهم تولید یا ارسال شده است یا خیر. در مواردی که داده‌ها از طریق شبکه‌های اجتماعی یا پلتفرم‌های عمومی منتشر شده‌اند، احراز هویت واقعی کاربر بسیار دشوار است. برای مثال، در پرونده‌هایی که پیام‌هایی از طریق واتساپ یا تلگرام مبنای اتهام قرار گرفته‌اند، دادگاه‌ها با این پرسش مواجه‌اند که آیا شماره‌ی تلفن یا حساب کاربری، واقعاً متعلق به متهم بوده یا امکان جعل و سوءاستفاده وجود داشته است. در پژوهشی تطبیقی میان حقوق ایران و آلمان، تأکید شده است که در نظام‌های پیشرفته، برای پذیرش چنین داده‌هایی، باید زنجیره‌ی اعتبار فنی، از لحظه‌ی تولید تا ارائه در دادگاه، به‌صورت مستند و قابل راستی‌آزمایی باشد (چگینی، ۱۴۰۳: ۱۱۹). در نظام حقوقی ایران، با وجود تصویب قانون جرائم رایانه‌ای، هنوز معیارهای روشنی برای احراز اصالت و انتساب داده‌های دیجیتال تدوین نشده است و این خلأ، در عمل، موجب شده که بسیاری از این داده‌ها به‌دلیل عدم احراز انتساب، از گردونه‌ی اثبات خارج شوند و در نتیجه، قاعده‌ی درء، به‌عنوان اصل کیفرزدایانه، فعال گردد.

در مجموع، می‌توان گفت که جایگاه ادله‌ی الکترونیک در آیین دادرسی کیفری ایران، با وجود پیشرفت‌های قانونی، هنوز در مرحله‌ی گذار قرار دارد. قانون‌گذار، با تصویب مواد مرتبط با بازرسی الکترونیکی، ضبط صوتی و تصویری، و بهره‌گیری از کارشناسان فنی، گام‌هایی مؤثر در جهت پذیرش این نوع ادله برداشته است؛ اما در عمل، فقدان استانداردهای فنی، نبود آموزش تخصصی برای قضات، و خلأ در تعریف دقیق معیارهای اعتبار، موجب شده‌اند که پذیرش یا رد این ادله به‌صورت سلیقه‌ای و غیرهمسان صورت گیرد. برای اصلاح این وضعیت، پیشنهاد می‌شود که نخست، آیین‌نامه‌ای تخصصی در خصوص ادله‌ی الکترونیک تدوین شود؛ دوم، دوره‌های آموزشی برای قضات و ضابطان قضایی در حوزه‌ی فناوری اطلاعات برگزار گردد؛ سوم، نظام ارزیابی صلاحیت کارشناسان فنی به‌صورت رسمی و شفاف طراحی شود؛ و چهارم، در قانون آیین دادرسی کیفری، مواد مستقلی برای تعریف، اعتبار، و نحوه‌ی ارائه‌ی ادله‌ی الکترونیک افزوده گردد. تحقق این اصلاحات، نه‌تنها موجب ارتقای انسجام در رویه‌ی قضایی و کاهش اختلاف‌نظرها می‌شود، بلکه با شفاف‌سازی معیارهای اثباتی، زمینه را برای تشخیص دقیق‌تر شبهات فناورانه و کاربست صحیح قاعده‌ی درء در مواجهه با داده‌های دیجیتال فراهم می‌آورد و اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری را تقویت خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

در مواجهه با تحولات فناورانه و ورود سیستم‌های تشخیص هویت دیجیتال به فرآیند اثبات جرم، نظام حقوقی ایران با چالشی بنیادین روبه‌رو شده است؛ چالشی که نه‌تنها ماهیت ادله‌ی اثباتی را دگرگون ساخته، بلکه اصول سنتی فقهی مانند قاعده‌ی درء را نیز در معرض بازخوانی و تطبیق با مقتضیات نوین قرار داده است. قاعده‌ی درء، به‌عنوان یکی از اصول کیفرزدایانه در فقه امامیه، بر این مبنا استوار است که در صورت وجود شبهه، اجرای حد شرعی ممنوع خواهد بود. این اصل، که در منابع فقهی با تعبیر «ادروا الحدود بالشبهات» شناخته می‌شود، در طول قرون، نقشی حفاظتی در برابر صدور احکام کیفری غیرقطعی ایفا کرده و مانعی در برابر ورود ظن و احتمال به حوزه‌ی اثبات جرائم حدی بوده است. با ورود ادله‌ی دیجیتال به فرآیند دادرسی، به‌ویژه در جرائم مرتبط با هویت، مانند زنا، سرقت، یا کذف،

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



پرسش مهمی مطرح می‌شود: آیا خروجی‌های سیستم‌های تشخیص چهره، تطبیق اثر انگشت، یا تحلیل رفتاری، می‌توانند به عنوان دلیل قطعی در اثبات جرم حدی مورد استفاده قرار گیرند؟

پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی ماهیت این داده‌ها و نسبت آن‌ها با معیارهای فقهی اعتبار دلیل است. داده‌های دیجیتال، برخلاف ادله سنتی، بر پایه‌ی الگوریتم‌های آماری و مدل‌های یادگیری ماشین تولید می‌شوند؛ الگوریتم‌هایی که همواره با درصدی از خطا همراه‌اند و هیچ‌گاه نمی‌توانند یقین مطلق ایجاد کنند. حتی در شرایطی که دقت الگوریتم بالا باشد، احتمال اشتباه در تشخیص چهره، تطبیق هویت یا تحلیل رفتار وجود دارد و همین احتمال—حتی اگر اندک باشد—موجب شکل‌گیری شبهه در تحقق جرم می‌شود. در فقه امامیه، معیار اعتبار دلیل در جرائم حدی، حصول علم شرعی یا اطمینان کامل است؛ به گونه‌ای که اگر در وقوع جرم، شرایط آن، یا انتساب آن به متهم، شبهه‌ای—حتی در سطح نظری—وجود داشته باشد، اجرای حد ممنوع خواهد بود. این منطق، در مواجهه با داده‌های دیجیتال، موجب می‌شود که خروجی‌های الگوریتمی—حتی اگر دقیق باشند—فاقد اعتبار مستقل برای اثبات جرم حدی باشند؛ زیرا این داده‌ها، به دلیل ماهیت آماری خود، همواره در معرض احتمال خطا هستند و نمی‌توانند موجب علم شرعی شوند. از این رو، قاعده‌ی درء، در مواجهه با ادله دیجیتال، نقش بازدارنده‌ای ایفا می‌کند و مانع از صدور حکم حد بر اساس داده‌های غیرقطعی می‌شود.

در امتداد تحلیل فقهی و حقوقی، آنچه در مواجهه با ادله دیجیتال اهمیت مضاعف می‌یابد، نحوه‌ی تشخیص شبهه و مرز میان علم و ظن در فرآیند اثبات است. قاعده‌ی درء، به عنوان اصل کیفرزدایانه، زمانی فعال می‌شود که در تحقق جرم، شرایط آن، یا انتساب آن به متهم، شبهه‌ای—حتی در سطح نظری—وجود داشته باشد. این شبهه، در فقه امامیه، به دو صورت موضوعیه و حکمیه قابل تصور است؛ اما در حوزه‌ی اثبات، آنچه موجب سقوط حد می‌شود، شبهه‌ی موضوعیه است، یعنی تردید در تحقق خارجی جرم یا شرایط آن. در مواجهه با خروجی‌های الگوریتمی، این شبهه به صورت ساختاری وجود دارد؛ زیرا داده‌های دیجیتال—حتی اگر دقیق باشند—بر پایه‌ی مدل‌های آماری تولید می‌شوند و همواره درصدی از خطا در آن‌ها نهفته است. این خطا، اگر موجب تردید در انتساب یا وقوع جرم شود، به صورت مستقیم موجب فعال شدن قاعده‌ی درء خواهد شد.

نظام فقهی امامیه، در طول قرون، با حساسیت ویژه‌ای نسبت به اثبات جرائم حدی برخورد کرده و تنها دلایلی را معتبر دانسته که موجب علم شرعی و رفع هرگونه شبهه باشند. این رویکرد، در مواجهه با داده‌های فناورانه، موجب شکل‌گیری نوعی مقاومت معرفتی و حقوقی شده است؛ مقاومتی که نه از سر انکار فناوری، بلکه از موضع حفظ عدالت کیفری و جلوگیری از صدور احکام غیرقطعی است. الگوریتم‌های تشخیص چهره، تطبیق اثر انگشت، تحلیل رفتاری، و سایر ابزارهای دیجیتال—حتی در شرایط بهینه—نمی‌توانند یقین مطلق ایجاد کنند و همین امر، موجب فعال شدن سازوکارهای کیفرزدایانه در فقه می‌شود. در این میان، قاعده‌ی درء به عنوان یکی از اصول بازدارنده، نقش محوری در تنظیم نسبت میان فناوری و عدالت کیفری ایفا می‌کند. این قاعده، با تأکید بر منع اجرای حد در موارد شبهه‌آمیز، نه تنها مانع از ورود داده‌های غیرقطعی به حوزه‌ی اثبات می‌شود، بلکه زمینه‌ای فراهم می‌سازد برای بازتعریف اعتبار دلیل در عصر دیجیتال. به عبارت دیگر، درء نه در تقابل با فناوری، بلکه در تنظیم حدود آن عمل می‌کند و از صدور احکام کیفری بر پایه‌ی ظن و احتمال جلوگیری می‌نماید.

از سوی دیگر، نظام حقوقی ایران، با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید، تلاش کرده است تا میان اصول سنتی و مقتضیات فناورانه تعادل برقرار کند. پذیرش علم قاضی، امکان بهره‌گیری از کارشناسی فنی، و استفاده از ابزارهای



فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir

الکترونیکی در تحقیقات مقدماتی، همگی نشان‌دهنده‌ی این تلاش‌اند؛ اما در عمل، نبود معیارهای دقیق برای اعتبارسنجی داده‌های دیجیتال، فقدان آموزش تخصصی برای قضات، و نبود سازوکار نظارتی مستقل، موجب شده‌اند که پذیرش یا رد این ادله به صورت سلیقه‌ای و غیرهمسان صورت گیرد. در چنین شرایطی، بازخوانی اصول فقهی در پرتو فناوری‌های نوین، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این بازخوانی، باید نه از موضع انکار، بلکه از منظر تنظیم‌گری صورت گیرد؛ به گونه‌ای که هم مبانی شرعی حفظ شود و هم عدالت کیفری در عصر دیجیتال تحقق یابد. قاعده‌ی درء، اصل برائت، و قاعده‌ی احتیاط، ظرفیت آن را دارند که در مواجهه با داده‌های فناورانه، چارچوبی عقلانی و منصفانه ارائه دهند؛ چارچوبی که در آن، تنها دلایل قطعی و قابل راستی‌آزمایی بتوانند موجب صدور حکم کیفری شوند و سایر داده‌ها، در صورت وجود شبهه، موجب توقف فرآیند کیفری گردند.

در نهایت، می‌توان گفت که ادله‌ی دیجیتال، با وجود ظرفیت‌های گسترده، تنها در صورتی می‌توانند در نظام حقوقی ایران نقش اثباتی ایفا کنند که با معیارهای فقهی اعتبار، اصالت، انتساب، و قطعیت هم‌خوانی داشته باشند. در غیر این صورت، اصولی مانند درء، به عنوان سپر عدالت، فعال خواهند شد و از ورود ظن به حوزه‌ی اثبات جلوگیری خواهند کرد. این منطق، نه تنها با فقه امامیه سازگار است، بلکه با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر نیز هم‌راستا بوده و می‌تواند مبنای تنظیم عقلانی نسبت میان فناوری و عدالت کیفری در ایران باشد. تحقق این نگاه، نیازمند تدوین معیارهای شفاف برای تشخیص شبهات فناورانه، آموزش تخصصی قضات، و تقویت نقش کارشناسان رسمی در فرآیند دادرسی است تا نظام عدالت کیفری، در عین بهره‌مندی از ظرفیت‌های فناوری، از اصالت اصول فقهی خود فاصله نگیرد و در مسیر تحقق عدالت، از هرگونه صدور حکم مبتنی بر ظن و احتمال پرهیز نماید.

منابع

- موسوی بجنوردی، محمد. (۱۳۹۰). قواعد فقهیه (چاپ اول). تهران: [ناشر].
- مرتضی امیر، احمد. (۱۳۸۶). اصول و قواعد حقوق کیفری (چاپ اول). تهران: [ناشر].
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). مبانی تکملة المنهاج. قم: مؤسسه امام خویی.
- سبزواری، محمد باقر. (بی‌تا). کفایة الأحکام. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شهیدی، سید محمد. (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی قاعده درء در فقه امامیه و حقوق کیفری ایران. فصلنامه حقوق اسلامی، ۲۱۱.
- صحرائی، محمد. (۱۴۰۱). بررسی قاعده درء در فقه امامیه و قوانین جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه حقوق کیفری، ۵۱، ۴۴.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین. تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی. قم: منشورات دارالهجره.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (بی‌تا). تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (بی‌تا). شرح اللمعة الدمشقیة. بیروت: دارالفکر.
- میرشجاعی، سید سجاد، و مقتدایی، فایزه. (۱۴۰۱). مسؤولیت کیفری اشخاص حقوقی در فقه امامیه و حقوق ایران. اندیشه حقوقی، ۳(۲)، ۳۵-۴۵.
- امام خمینی، روح‌الله. (بی‌تا). تحریر الوسیله. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- اردبیلی، محمدعلی. (۱۴۰۱). حقوق جزای عمومی (چاپ بیست‌ویکم). تهران: نشر میزان.
- انصاری، شیخ مرتضی. (بی‌تا). فرائد الاصول (رسائل)، جلد اول. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

فصلنامه طلوع نگارندگان عدالت

www.journaltne.ir



- نوری، حسین. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل. تهران: انتشارات اسلامی.
- مظفر، محمد رضا شجاع‌الدین. (۱۴۲۷ق). أصول الفقه (جلد ۲، ص ۲۴۳). بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (بی‌تا). کفایة الاصول (جلد ۱، ص ۲۳). قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- صفاری، محمد. (۱۴۰۰). اقرار در حقوق کیفری ایران با تأکید بر قانون مجازات اسلامی. تهران: انتشارات جنگل.
- حسینی، سیدمحمد. (۱۴۰۰). قسامه و کاربرد آن در اثبات قتل عمدی و شبه عمدی در حقوق کیفری ایران. فصلنامه مطالعات حقوق کیفری، ۲، ۲۷۵.
- عباسیان، پیمان، مهدی‌زاده، الهام‌السادات، و سقین‌سرا، عطا مردان. (۱۴۰۳). جایگاه قاعده درء در نظام حقوق کیفری ایران و فقه امامیه. فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر، ۹(۲۷)، ۴۷-۶۵.
- زراعت، عباس. (۱۴۰۲). آیین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات مجد.
- رستمی، هادی. (۱۴۰۰). تحلیل جرم‌شناختی اکراه در جرائم سازمان‌یافته. پژوهشنامه حقوق کیفری، ۲(۴)، ۶۷.
- هادی‌تبار، اسماعیل، و یعقوبی‌گلوردی، محمدکاظم. (۱۴۰۲). ادله اثبات الکترونیکی در دادرسی‌های کیفری در نظام حقوقی ایران. فقه جزای تطبیقی، ۳(۱)، ۱.
- چگینی، سارا. (۱۴۰۳). چارچوب و معیار اعتبارسنجی و اصالت‌سنجی ادله الکترونیک در نظام حقوقی ایران و انگلیس. فصلنامه مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، ۱۰(۳)، صفحه ۱۶.